



صحنه اول تهران - محله سنگلج - کوچه وزیر دفتر- سال ۱۲۸۴

عروس جوان و باردار با چشمانی نگران بازگشت شوی خود را انتظار می کشد زیرا از سنگلج تا مسجد جامع تهران که مردم در آنجا سر به شورش برداشته اند فاصله زیادی نیست که صدای آنها به گوش نرسید، وقتی صدای تیراندازی قوای عین الدوله برای متفرق کردن مردم به هیاهوی شورشیان اضافه شد، دلشوره عجیبی به جانش افتاد چرا که درد داشت و هر لحظه امکان دارد چشم چند خانواده به جمال نوزادی روشن شود، قابله و بقیه به او دلداری می دهند…

بالاخره با قطع شدن صدای گلوله ها و همزمان با صدای کلون در صدای گریه کودکانی در فضای حیات می پیچد.

نوزاد کسی جز بدالله سحابی نبود. او چشم به جهانی پر ماجرا گشوده بود و می بایست قریب یک قرن شاهد چنین تحولاتی در ایران و جهان باشد. تولد بدالله سحابی در سال ۱۲۸۴ شمسی مطابق ۱۳۳۳ هجری قمری بود. او در روزگاری به دنیا آمد که تهران درتب و تاب مشروطه بود و «عین الدوله» صدر اعظم مظفرالدین شاه بعضی روزنامه ها را توقیف کرده و با کمال استبداد از تأسیس عدالتخانه خودداری می کرد و رفت و آمد مردم را در شب سخت می گرفت، این عملیات بر شورش اهالی افزود و بالاخره مردم در مسجد جامع تهران جمع شدند و عزل عین الدوله و تأسیس عدالتخانه را از مظفرالدین شاه خواستند، عین الدوله جمعی از قوای نظامی را به اطراف مسجد جامع برای متفرق کردن مردم فرستاد و این عده بنای زد و خورد با مردم را گذاشتند و چند نفر از آزادیخواهان را کشتند. اما سرانجام سال بعد مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت را صادر و قانون آن را امضا کرد و پنج روز بعد درگذشت.

روزی که قانون مشروطیت به توشیح دستخط مبارک همایونی مظفرالدین شاه رسید، بدالله سحابی یک ساله بود، اما ریشه ها و اندیشه های این نهضت سال های طولانی بود که دغدغه آزادیخواهان آن دوران به شمار می آمد. از زمانی که عباس میرزا تعدادی از جوانان ایرانی را برای تحصیل علم به فرنگ فرستاد و خصوصاً از دوره ای که دارالفنون به همت میرزا تقی خان امیرکبیر مرکز نشر علم و ادب و سیاست شد قیاس میان ایران و فرنگ و نقل ادبیات انقلاب فرانسه و پیشرفت غرب رایج ترین نقل محافل شد، چرا که مردم ایران تحقیر قراردادهای ترکمنچای و گلستان را که ریشه در توسعه نیافتگی ایران و عدم ورود به دنیای جدید بود با گوشت و پوست و حتی تا اعماق استخوان های خود لمس کرده بودند، علی الخصوص که شاهد بودند کشتوری چون ژاپن که آوازه ای نداشت توانسته بود امپراطوری روسیه تزاری که نماد ظلم و تجاوز نسبت به جغرافیای سیاسی و فرهنگی ایران بود در سال ۱۹۰۵به زانو درآورد لذا اندیشمندان و روشنفکران این دوره کسب معارف جدیدی

سحابی شاهدهی بر مدار بسته

اسماعیل آزادی
E-Azady@yahoo.com

چون عدالت، آزادی و دموکراسی و یازبان دیگر آموزش و پیروی از ادبیات جهان مدرن را تنها راه رهایی ایران از ذلتی می دانستند که همواره از سوی روس -انگلیس بر ایرانیانی تحمیل می شد که کهن ترن تمدن و امپراطوری جهان را نمایندگی می کردند.

نهضت مشروطه به پیروزی رسید اما… مجلس به توپ بسته شد… سلسله قاجاریه جای خود را به سلسله پهلوی داد… مصدق بر کنار و محمدرضا شاه پهلوی به ایران بازگشت…

صحنه دوم: تهران -مسجد هدایت - پاییز سال ۱۳۵۷

نماز جماعت مغرب و عشا به امامت آیت الله طالقانی برگزار شده است. بدالله سحابی به سوی تریبون می رود در حالی که آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان جلوی پای او بر خاسته اند، قرار است سخنرانی خود را درباره آزادی و دینداری آغاز کند اما چشمان او به در مسجد دوخته شده و نگران جوانانی است که در حال تظاهرات پارتیزانی در خیابان شاهرضا هستند چرا که فاصله میان مسجد هدایت تا خیابان شاهرضا آنقدر زیاد نیست که صدای تیر اندازی مأموران حکومت نظامی که برای متفرق کردن آمده اند به گوش نرسد. او در سخنرانی خود از تولد یک جمهوری سخن به میان آورد.

نوزاد این بار انقلاب اسلامی ایران بود و راه به جهانی گشوده بود تا تحقیر های تاریخی یک ملت بزرگ را جبران کند و استقلال و آزادی را جایگزین وابستگی و استبداد نماید.

سال بعد در سنه ۱۲ فروردین ۱۳۵۸این نوزاد جمهوری اسلامی نامیده شد، نوزادی که محصول آرمان های تاریخی یک ملت کهن بر پایدار ماندن در عرصه جهان پرشتاب امروز بود.

بدالله سحابی در این دوران ۷۴ساله بود، اما عمر آزدیخواهی و عدالت طلبی مردم ایران بسیار فراتر از عمر رازآلود او بود. سحابی به همراه بازرگان درست از آن روزی که خاتنه غارت و ویران شده مصدق را پس از کودتای ۲۸مرداد ۱۳۳۲ از نزدیک دیده بودند تصمیم به ادامه مقاومت مدنی گرفتند و در سال ۱۳۴۰ نهضت آزادی را بنیان نهادند. او نزدیک ترین رابطه را با بازرگان داشت، چرا که یار بازرگان بود. بازرگان و سحابی از پیشگامان روشنفکری دینی در ایران بودند که با زبانی دموکراتیک سخن می گفتند این جمله بازرگان خطاب به محمدرضا شاه مشهور است که گفت: ما آخرین گروهی هستیم که با شما با زبان مسالمت سخن می گوئیم.

جریانی که طالقانی، بازرگان و سحابی بنیانگذار آن بودند نیز بر مفاهیمی چون آزادی، عدالت و نفی استبداد متکی بود بسان مشروطیت.

آموزگار انسان سالاری

در رثای مرد دین و سیاست دکتر «یدالله سحابی»

طه حجازی *

از کپکشان اطلسی عشق	- آن عاشق همیشه این خاک ماند «پاک پاک پاک»…
مردی رها شده است	یک دشت، سبزی
که همواره دررقص و درسماءرهایی بود	یک کوه، استواری
فرزند پاک ایران	یک دودمان، صدا و صداقت
پرورده اندیشه ایمان	یک آسمان، سروش و نغمه و پیغام آفتابی بود
آمیزه شگوه و شکیبایی	بشکوه تر،
زیباترین تلورژیایی	- ستاره کیهانی بود
او دشمن شماره یک دشمنی	مثل پلی تمام خلق جهان را
درج	به مهربانی و خرد و عشق متصل می‌کرد
دروغ	هرگز به دشمنان حقیقت رویی نشان نداد
تباهی بود	دستی به دست‌های جانی اهریمنان نداد
- کوتاه	شیطان بی قواره و اکبیر خشونت و شکنجه و تبعیض را
- مختصر	همواره رجم می‌کرد
«خلاصه آگاهی» بود	بر بندیان و محرومان
مثل تمام رسولان	همواره رجم می‌کرد
چون نشئه‌ای به سینه سفاکین	با چته نحیف و لاغر و رنجورش
چون خنجرى به پشت تپه‌کاری	- که زخم چندین
چون شیردلی به سینه	که زخم چند
چون تیغه‌ای به صورت تاریکی	هزاران ستاره داشت
چون نيزه‌ای به قامت بيداد و جهل و مردم آزاری بود	دائم به جیبه‌های زر و زور
اسطوره نجايت	ستاروار يورش می‌برد
آموزگار انسان سالاری بود	زنگارهای خستگی و رخوت
من دیده بودمش	هرگز به جان پاک و زلالتش نمی نشست
نوشیده بودمش	نستوه و سرفراز
جان زلال و روشن آزادی بود	چون یک چریک
مثل هزار، هزاران بار	- سرباز
در عمق خود، تجسم آگاهی بود	از سنگر صلاح و صحبت و آواز
مثل برداران غیورش	از رمزها و راز
سید جمال و مهدی و محمود طالقانی بود	حفاظت می‌کرد
مثل حنیف	
مثل شیخ خیابانی بود	
مثل کسی که دوستش می داشت	بر قله قله‌های مدارا
مثل کسی که با اشک	آرام تکیه می‌داد
- باآه	و مردم تمامی دنیا را
با آب و آفتاب غسل و تعمیدش داد	- حتی
مثل مصدق	هناکیان و حشت
- آن دلاوری‌بی‌باک	سوداگران تهمت
مثل شریعتی	و ناشران غفلت و دعورا
- آن مصلح مسلم چالاک	به مهربانی و الفت
و مثل بزرگان	به دوست داشتن و محبت و رأفت

یدالله سحابی

از ارکان جامعه اسلامی ایران بود

گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین سید هادی خامنه ای

اشاره: مرحوم دکتر «یدالله

سحابی» از معدود چهره های سیاسی-مبارزاتی کشور محسوب می‌شود که مورد احترام و اعتماد اکثریت جریان ها و شخصیت‌های سیاسی قرار دارد.

حجت‌الاسلام والمسلمین «سید هادی خامنه‌ای»، دبیر کل مجمع نیروهای خط امام و نماینده تهران، نیز از جمله چهره‌هایی است که از ایشان به نیکی یاد می‌کند و او را «از ارکان جامعه اسلامی ایران» می‌داند.

وی که خود از زندانیان سیاسی پیش از انقلاب است،

در گفت‌وگویی با همکارمان «زهر ابراهیمی» دیدگاه‌ها و خاطرات خود درباره دکتر سحابی را مطرح کرده است که می‌خوانید.

گروه سیاسی

آشنایی شما با دکتر یدالله سحابی از چه زمانی آغاز شد و شما ویژگی‌های شخصیتی ایشان را چگونه دیدید؟

من از سال‌های اوائل شروع انقلاب اسلامی یعنی سال‌های ۴۰ و ۴۱ با دکتر سحابی آشنا شدم، این آشنایی عمدتاً به دلیل نوشته‌ها و کتاب‌های ایشان به ویژه در مورد تکامل از دیدگاه اسلامی بود که تلفیقی بین دیدگاه علمی و اسلام در مورد تکامل در آن ایجاد شده و بحث‌هایی انجام شده بود. این کتاب در آن سال‌ها در نوع خود درس تازه و بی نظیری بود و افراد علاقمند به نوآندیشی دینی معمولاً علاقمند بودند که این نوع کتاب را مطالعه کنند و لذا بین جوانان و روشنفکران اسلامی این کتاب‌ها خواننده‌های زیادی داشت.

در همان سال‌ها به همراه دکتر سحابی با شخصیت‌هایی نظیر آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان آشنا شدم و کتاب‌های آنان را نیز مطالعه می‌کردم، به تدریج در جریان محاکمه نسبتاً مهم سران نهضت آزادی و شخص آیت‌الله طالقانی، نام آنها از جمله دکتر سحابی بر زبان‌ها افتاد مبارزین با چهره‌های آنها آشنا بودند.

دکتر یدالله سحابی در طول دوران زندان خود در مواضع سیاسی پایداری داشت و زندگی در تهران نیز برای وی آموزنده و پر تلاش بود مطالعات و پژوهش‌های خود را در زندان دنبال می‌کرد و عبادتش هم بزبانده همه بود حتی تعقیب به نماز شب داشتند و مورد احترام همه سیاسیون داخل زندان بودند. در سال‌های بیرون از زندان هم کمابیش در بعضی محافل ایشان را می‌دیدم، تا بعد از انقلاب که عمدتاً در مدیریت انقلاب اعم از شورای انقلاب و هیأت حل اختلاف در شرکت نفت و همکاری با دولت موقت بازرگان فعال بود. بعد از آن هم اگر سمت رسمی نداشتند ولی همواره به عنوان شخصیت علمی، فرهنگی و سیاسی مورد احترام بودند و به عنوان زکنی در جامعه اسلامی ما محسوب می‌شدند.

پس از کنار رفتن اعضای نهضت آزادی و دولت موقت از حاکمیت نظام جمهوری اسلامی، مواضع ایشان چگونه بود؟

یدالله سحابی به همراه نهضت آزادی بعد از خروج از حاکمیت عملاً به عنوان یک مجموعه فکری و سیاسی در جامعه حضور داشتند. ایشان در عین حال که حاکمیت را تضعیف نمی‌کردند ولی عقاید و افکار خودشان را داشتند و در حد معمول به تبیین آنها نیز می‌پرداختند.

بکشاید	وای! چه ساده بودند
ندانم کرم خورده	وای!
با خنده‌ای وقیح	چه ساده‌اند
در پیش چشم‌های همه، اشکیار ما	یعنی که احمق‌اند
و قلب‌های همه، سوگوار ما	که خوشترن خویش‌را
بنماید	در کوشش مدام تو و شاخه‌های تو
زیرا رفته‌ای	انکار کرده
کنار رفیقان خود	خوشحال
رفیقانی که بی‌شک، دوستان این طرف تو هستند	می‌ستوند
تورفته‌ای کنار کسی	دروهم



- آن بالا	می‌ستایند
که جاوید، جاودانه، هماره است	اینک که چشم‌های کم‌سویشان را
سرها نور،	از پلک می‌کشاید
عالی‌ترین ستاره است	چندین هزار جنگل هشیار
بل	چندین هزار بیشه بیدار
آن	از ریشه‌های تو
رفیق‌اعلا	در پیش پایشان
آن آفریدگار یکتا	این پای‌های چوبی، بی‌حالشان
جایت مقدس است،	صف بسته، جای جای جهان را
- مقدس تر باد!	می‌آلاید
جایت مبارک است،	
- مبارک‌تر باد!	ای کپکشان سیب!
- فرخنده و جسته و خرم‌تر باد!	ای خیل سینه سرخان را تو،
آنان که سال‌های سال	بهترین حبیب
تورا	ای آسمان سبز، سرخ، آبی!
و شاخه‌ها و میوه‌های تو را سنگ می‌زدند	- بشکوتر،

گلایه!

ای ساقی!

آنک، تورفته‌ای

و ما دریغ، صد دریغ

چه خسته و تنهاییم

در بند و در اسارت شب‌هاییم

اما به تو

به فدای او عده‌داده تو

- یعنی به مهربانی-

زیباترین، عزیزترین ارزش



- یعنی به آشتی، دانش -

یعنی به وارثان نور، روشنی، آتش

یعنی به پایگاه زرتشت

- پیغمبر صمیمی بی‌آلایش -

به مستضعفان بی‌ارزش

- این شاه‌های عربیان -

این شاه‌های پاک

یعنی به خلق

این خانواده‌پدید آورنده افلاک

یعنی به خاک

یعنی به آن بزرگ خدا می‌اندیشیم

نامت بلند باد

دور ازگزند باد!

*** این شعر در مراسم سومین روز درگذشت دکتر سحابی در حسینیه ار شاد تهران خوانده شد**